

در بدیهه گفتم چنانچه نور تسنن در چهره شما یاران حاضر  
خندیدند و خوش وقت شدند و تادمه احوال او بجای خود می آید  
انشاء الله تعالی \*

و درین سال حکم فرمودند که چون هزار سال از هجرت تمام  
شد و همه جا تاریخ هجری می نویسند حالا می بایند که تاریخی  
تالیف یابد که جامع جمیع احوال پادشاهان اعلام تا امروز که در  
معنی نامخ تاریخ های دیگر باشد و نام آن را الفی نهند و در ذکر  
سنوات بجای هجرت لفظ رحلت نویسند و از روز وفات حضرت  
ختمی پناه صلوات الله علیه و سلم نوشتن وقایع عالم را تا الیوم به  
هفت کس اسر کردند چنانچه سال اول را نقیب خان نویسد و دوم  
را شاه فتح الله علی هذه القیاس حکیم همام و حکیم علی و حاجی  
ابراهیم سرهندی که در آن ایام از گجرات آمده بود و میرزا نظام الدین  
احمد و فقیر باز هفته دیگر همچنین ترتیب سی و پنج سال مرتب  
شد شبی بر سال هفتم که فقیر در احوال خایفه حقانی ثانی رضی  
الله عنه نوشته بودم چون بقصه تعمیر کوفه و بنا و هدم قصر الامارة  
که بواقعی مذکور بود و سبب تخریب آن و قضیه نکاح ام کلثوم  
بنت امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما و تعیین اوقات صلوات  
خمس و فتح شهر نصیبین و بر آمدن عقارب از انجا مثل خروسان  
بزرگ رسیدند مذاقشه و مواخذة بیلحد آورده پیچیدند و آصف خان  
ثالث که میرزا جعفر باشد بد صدیها کرد بخلاف شیخ ابو الفضل  
و غازی خان بدخشی که هر کدام توجیهات مسیح می کردند و چون  
از فقیر پرسیدند که اینها را چون نوشتی گفتم هر چه در کتب دیده

ام ایبراک کرده ام و مخترع نیستم همان وقت کتاب روضه الاحباب و دیگر کتب سیر از خزانه طلبیده به بقیب خان فرمودند که تحقیق نماید او مطابق نفس الامر تصحیح نقل نموده از آن گرفت و گویه‌هایی بی‌محمل بعنایت الهی عز و جل رهائی یافتم و از سال سی و ششم حکم شد که من بعد ملا احمد تهنه بکتابت تاریخ الفی سفره و مخصوص بوده می‌نوشته باشد و این‌معنی بسفارش حکیم ابو الفتح بود او از نهایت تعصب که داشت موافق اعتقاد خویش هرچه خواست نوشت چنانچه عیان است و تا زمان چندگیز خان آن رقایع را در دو جلد تمام کرد تا آنکه میرزا فولاد برلاس شبی او را بیهانه طلب پادشاهی از خانه بر آورده در کوچه لاهور بتقریب غلوئی که در مذهب داشت و ازاری که از ویافته بود بقتل رسانید و بقصاص رسید و بقیه احوال را حسب الامر آصف خان تا سال نهم و نود و هفت نوشت و در سنه الف فقیر را در لاهور حکم فرمودند که آن تاریخ را از سر مقابله و تصحیح نماید و سنوات را که بتقدیم و تاخیر نوشته شده است ترتیب دهد و تا یکسال باین خدمات اشتغال داشته در جلد اول را مقابله نمودم و جلد سوم را باصف خان گذاشتم و از جمله رقایع این سال ترجمه مه‌ابهارت که معظم کتب هند است و مشتمل بر انواع قصص و مواعظ و مصالح و اخلاق و اداب و معارف و اعتقادیات و بیان مذاهب و طریق عبادات ایشان در ضمن جنگ طایفه کوران و پندوران که فرمان روایان هند بودند و بعضی میگویند که چهار هزار سال و کسری و بقول جمعی هشتاد و چند هزار سال گذشته و ظاهر از زمان آدم

عملیه السلام پیش آید و کفره دهند خواندن و نوشتن آنرا عبادت عظیم  
 میدانند و از مسلمانان پنهان میدارند و باعث برآن این بود که چون  
 شاه نامه و قصه امیر حمزه را به غده جلد در مدت پانزده سال  
 نویساریدند و زر بسیار در تصویر آن خرج شده همچنین قصه ابو  
 مسلم و جامع الحکایات و غیر آن را مکرر شنیدند بخاطر رسانیدند  
 که اکثر اینها شاعری و ساختگی است اما چون در ساعت خوب  
 گفته شده و اختر در گذر بوده شهرت تمام گرفته اکنون کتاب های  
 هندی را که دانایان مرتاض عابد نوشته اند و همه صحیح و نص  
 قاطع است و مدار دین و اعتقادیات و عبادات این طایفه برانست  
 ترجمه از هندی بزبان فارسی فرموده چرا بنام خود نسازیم که غیر  
 مکرر و تازه است و همه مثمر سعادات دنیوی و دینی و منتج  
 حشمت و شوکت بی زوال و مستوجب کثرت اولاد و اسوال چنانچه  
 در خطاب آن کتب نوشته اند بنابراین خود مقید شده و دانایان  
 هند را جمع کرده حکم فرمودند که کتاب مهابهارت را تعبیر میکنند  
 باشند و چند شب بنفیس نفیس معانی آنرا به نقیب خان خاطر  
 نشان ساختند تا حاصل را بفارسی املا میکرد و شب سوم فقیر  
 را طلب فرموده حکم کردند که باتفاق نقیب خان ترجمه میکنند  
 باشم و در مدت سه چار ماه از هزده فن آن منخرافات لطایل که هزده  
 هزار عالم در آن متحیر است دوفن نوشته شد و چه اعتراضات که  
 نشنید و حرام خورم و شلغم خورم این معنی داشت گویا نصیبه فقیر  
 ازین کتابها همین بود انصیب یصیب بعد ازان پاره را ملا شیری  
 و نقیب خان تمام ساختند و پاره را سلطان حاجی تهرانیسری منقول

با تمام رسانید بعد ازان شیخ فیضی مامور شد که نظم و نثری بنویسد و آن هم بیشتر از دو فن صورت نیافت باز حاجی مذکور در پاره نوشت و فرو گذاشتی که بار اول واقع شده بود تصور آن را راست کرده حدو الذعل بالذعل مرتب ساخته صد جز مقرط شد و سخن در نقطهٔ مگس بود که از اصل متروک نماند عاقبت بتقریبی حکم باخراج وی کرده در بکر فرستادند و حالا در شهر خود است و اکثری ازان معبران و مترجمان درین ایام با کوران و پندوان محشورند و باقی ماندگان را خدایتعالی نجات بخشید و ثوبه کرامت فرماید و عذر من اکره و قلبه مطمئن بالایمان مسموع دارد انه هو التواب الرحیم و آنرا رزم نامه نامیده مصور و مکرر نویسانیده بامرا حکم اندساخ تیدمنا و تبرکا صادر شد و شیخ ابو الفضل بر عکس تفسیر آیه الکرسی که تالیف داده بود خطبه نیز بمقدار دو جزو بران نوشت دعوت بالله من الکفریات و الحشویات جامع اوراق عفی الله عنه معروض میدارد که در وقایع این سال که بذاب غرضی بطریق استطراد و اجمال رقم زده کلک سریع السیر شده اگر ضبط تاریخ و ملاحظه تقدیم و تاخیر نموده باشد مواخذه نفرمایند \*

چون سال بیست و هشتم جلوس سرآمد نو روز بیست و نهم موافق بیست و پنج ماه صفر سنه احدی و تسعین و تسعمایه (۹۹۱) بنیاد شد و بدستور سابق دوکانها را برامرا تقسیم نموده و آئین بسته انواع جشن و سرور و عیش بظهور آمد و شاه فتح الله در دوکان خود انواع هنرمندی نمود ازان جمله جراثقال و غرایب دیگر بود و بعضی از احکام اختراعی درین ایام نیز فرمودند ازان جمله ذبیح جانور مطلقا

در روز یکشنبه بجهت آفرین بافتاب خصوصا درین هزده روز در تمامی ماه آبان که ماه میلاد است و بعضی ایام معروف بجهت رعایت خاطر هندو در جمیع ممالک محروسه منع کردند و هر کسی که درین ایام مباشر این جریمه میشد بهیاست می رسید و خان مان او بتاریخ میزدت و خود مدت پرهیز را از مطلق گوشت در تمام سال بتقریب ریاضت و ایام متفرقه بشش ماه بلکه زیاده رسانیدند و داعیه چنان است که بتدریج بالکل ترک کند و عبادت آفتاب را روزی چهار وقت که سحر و شام و نیم روز و نیم شب باشد لازم گرفتند و هزار و یک نام هندی آفتاب را وظیفه ساخته نیم روز متوجه آن شده بحضور دل میخواندند و هر دو گوش گرفته و چرخشی زده مشتها بر بناگوش کوفته حرکتی دیگر نیز ازین قبیل بسیار بود و قشقه کشیدند و نوبت نقره یکی در نیم شب و یکی در وقت طلوع قرار یافت و مساجد و صوامع فراش خانه و چوکی خانه هندوان شد و بجای جماعت جماع و بجای حی علی یلا تلا بود و گورستان درون شهر بویرانی حکم فرمودند مبلغ یک لک روپیه نقد و چند فیل و اقمشه و طلا آلات و مرصع آلات بوارده بزرگوار و بهمین دستور بعده خود گلبدن بیگم و سایر بیگمان انعام دادند و حکم عام کردند و هر کس از اعمالی تا ادانی پیشکش گذراند و درین سال اعظم خان و سایر امرای کبار نامزد تانده را متصرف شدند و خالد بیخان جباری و میرزا بیگ قافشال از معصوم خان کاپلی جدا شده اعظم خان را دیدند و معصوم خان پناه به بعضی زمین داران برد و ولایت بنگاله تمام بگرویه گشت و درین سال حکومت ولایت گجرات را بتقریب تالیف

قلوب حکام دکن باعتماد خان تغویض نموده و شاه ابوتراب را  
 امین و خواجه نظام الدین احمد را میربخشی و ابوالقاسم تبریزی  
 برادر مولانا عبد القادر آخوند پادشاهی را دیوان ساخته جمعی کثیر  
 چون محمد حسین و میر ابوالمظفر ولد اشرف خان و میر هاشم  
 و میر صالح داعی و سید ابوالاسحاق و دیگران را بجایگزین داری آن  
 ولایت حکم فرمودند و درین سال از شهباز خان که بتقریب دلیرها  
 او را چند گاهی محبوس گردانیده بودند حساب و کتاب داد و ستد  
 بی موقع و بی مصرف گرفته از در گذشته و از چنگ راجه خلاص  
 بخشیده یوسیده شیخ ابوالفضل و حمایت او از بند برآوردند و در  
 هفدهم ربیع الثانی رخصت بنگ ارزانی داشتند تا تمامی آن  
 سرکار را بجایگزین داران تن داده معصوم کابلی را که پیغام ره در  
 آمده بود از صوبه عیسی آواره سازد که ادا جاء نهر الله بطل نهر  
 عیسی و بقرینه مقام اکر بجای نهر الله شهر الله بخوانند خالی از  
 تملیحی و تملیحی نیست درین اثنا خبر رسید که خان اعظم شیخ فرید  
 بخاری را بجهت مصالحه نزد قتلوی افغان نوحانی حاکم آریسه فرستاده  
 بود و قتلو بجهت اعتماد پیرزادگی باستقبال شیخ فرید بر آمده در  
 مقام خدمت گاری بود و بعد از انعقاد صحبت بهادر کور فر<sup>(۳)</sup> از  
 زمین داران بنگاله که عمده لشکر قتلو بود ملاقات بی ادبانه نموده  
 خواست که پاشیخ مصاحبانه سلوک نماید و شیخ او را بنظر زمینداری  
 می دید درین اثنا شاهو واد شیخ راجو بخاری سرهندهی که خالی

از بی اعتدالی نبود و دیگر بخاریان در شنبی هم کرده باشند بهادر از روی  
ستیزه وقت مراجعت زمانی که قتل در جلو شیخ روان بود سر راه  
گرفت و بجنگ پیش آمد و شاهو با جمعی کثیر کشته شد و شیخ  
فرید بملاصت بدر آمد

و درین سال برهان الملک برادر مرتضی نظام الملک حاکم  
دکن از پیش برادر گریخته بود اول در مالوه نزد قطب  
الدین خان آمده از آنجا حسب الحکم در ماه رجب این سال  
بملاصت پیوست و قبل از آن مجهول کوچی گردی که خود  
را بدروغ برهان الملک نام کرده بدرگاه آمده و در اوده جایگیر  
یافته بود بموجب لایبرهان له گریخته در میان جوگیان مخفی گشت  
و بعد از هفتاد او را از آن جماعه پیدا ساخته محبوس گردانیدند و  
بعد از آن مجهول نسب معلوم نشد که خری زیست و خری  
بود و خری مرد درین ایام بیرون شهر دو محل از برای اطعام فقرای  
مسلمان و هند بنا فرموده یکی را خیر پوره و دیگری را دهرم پوره  
نامیدند و چندی از کسان شیخ ابو الفضل موکل بوده از زور پادشاهی  
بفقرای اطعام میدادند و چون جوگیان خیل خیل می آمدند برای  
ایشان سرای دیگر آبادان ساخته جوگی پوره نام نهادند و شبها با  
چندی معدود خلوت رفته با آن جماعه صحبت می داشتند و مجهولات  
حقایق مختلفه و اعتقادات و اشتغال و مراقبه و سلوک اطوار و جلسات  
و حرکات و سکونات و خلع بدن و کیمیا و سیمیا و ریمیا از ایشان  
معلوم شد و کیمیاگری خود آموختند و آن طلا به مردم نمودند و شبی  
معروف که بسالی یکبار می آید و مجمع عظیم از جوگیان اطراف و

اکناف در آن شب میشود و آنرا سیورات میگویند با بزرگترین ایشان هم نواله و هم پیاله شده بشارت عمر دراز که سه چهار بار از عمر طبیعی زیاده باشد شنیده متیقن شدند و آن مقدمات را با سایر قراین منتظم گردانیده کاندقش فی الحجر ساختند و حکمای نازنین پیش بین تائید می آوردند که چون نقصان اعمار بتقریب دور قمری بود و آن خود منقرض شد حالا نوبت دور زحل رسیده که مجدد اطوار ادوار و صورت طول اعمار است چنانچه در کتب سماوی هم مذکور شده که بعضی تا هزار سال زندگانی کرده اند و در کتب هندی خود عمر آدمیان ده هزار سال نوشته اند و بالفعل در کوه تبت طایفه لامه که از نساک خطائیان و زهاد و عباد ایشانند در صد ساله و زیاده هم دیده شده اند بنا برین بجهت موافقت آن طایفه تقلیل در مباشرت و اکل و شرب خصوصاً لحم نمودند و صومی تارک سر را حلق کرده اطراف را نگاه داشتند بگمان اینکه روح کاملان مکمل از راه هاله که منفذ دهم است خروج میکند و در آن وقت آوازی چون رعد صاعقه میکند و آن دلیل سعادت و نجات میت است از گناهان و علامت حلول روح است بمذهب تناسخ در بدن پادشاهی ذی شوکتی صاحب اقتداری نافذ الامری و روش خود را بتوحید الهی موسوم ساختند

دنیا بمراد خواهی و دین درست

این هر دو نباشد نه فلک بزدگتست

و جماعه خاص خیلان مرید را موافق اصطلاح جوگیان چیله نامیدند و طایفه دیگر ارفال شیاد صیاد زبون که راه اندرون دولتخانه نداشتند



هر صباح در وقت عبادت شمس و چهره رو که تا طلعت مبارک نمی  
دیدند مسواک و طعام و آب برایشان حرام بود و در هر شبی  
صاحب حاجتی و نیاز مندی از هندو و مسلم و انواع طوایف مرد  
و زن صحیح و سقیم را اینجا بار عام بود و کار و بازی طرفه و هنگامه  
گرمی و ازدحامی عظیمی و همین که از تسبیح هزار و یک نام  
ذیر اعظم فارغ شده از حجاب برمی آمدند این جماعه در سجود  
می افتادند بر همان مکار طرار هزار و یک نام دیگر را برای حضرت  
نیز ترتیب دادند و ایشان را بطریق حلول چون رام و کوشن و سایر  
سلاطین کفره عقیده داشتند میگفتند که خود صاحب عالم باین  
صورت بر آمده بازی میکند و از برای خوش آمد شعرهای هندی  
را از زبان نمایان سابق نقل کرده میگذرانیدند باین مضمون که  
پادشاه عالم گدیری در هند پیدا شود که برهمنان را احترام کند و  
محافظت کار نماید و گیتی را بمعدل نگاهبانی کند و در کافذهای  
کهنه آن خرافات را نوشته می نمودند و همه باور می افتاد

خوش آمد هر کرا گفتمی خوش آمد

و یکبار از طوایف مختلف هر که باشد احدی خواندند که در عالم  
توحید اخلص درست دارند و لشکری که در طوفان آب و آتش خود  
را بزند ایشان خواهند بود

دلا جان باختن دعوی مکن چند آنکه یار آید

شود معلوم کار هر کسی چون وقت کار آید

درین سال درون دیوان خانه خاص فتح پور ده اندر ده حنفی و  
قلندین شافعی و شیعی پر ساخته آب آنرا بر کشیدند و آب حوض

بیشتر ازان در بر آمد و چون گفتند که سنیان و شیعیان از هم جدا  
 شوند هندوستانیان بیک قلم بسنی گوی و عرقیان به تشیع قایل  
 شدند و بارها گفته شده که جزئیات و خصوصیات این وادی را  
 نطق نطق نمیتواند به بیان آورد بنابراین تقاعد ازان نموده در پی  
 مقصود میروید چون اعتماد خان به تفویض حکومت ولایت گجرات  
 که معراج مدعی وی بود نامزد شده بسرومی رسید انجارا از هر نال  
 اندزاع نموده و حواله حکمال برادر رانا کرده باتفاق امرای نامزد  
 در دوازدهم شهر شعبان این سال با احمد آباک رسید و شهاب الدین  
 احمد خان که حاکم مستقل انجا و دافع آفات و فتن بود بعزیمت  
 در خانه بیرون برآمده در محله عثمان پور فرود آمد و اعدیان نوکران  
 او که از این تغیر و تبدیل کاره بودند جدا شده باتفاق دیگر واقعه  
 طلبان در کتبی وار بطلب مظفر این سلطان محمود گجراتی که از  
 درگاه فرار نموده و دران پیشته انجا بخویشان مادی برده روزی به  
 شبی می آورد رفته بسلطنت برداشتند و اعتماد خان هر چند شهاب الدین  
 احمد خان را باعث بر تسلی آن جماعه شد قبول نکرد و گفت اینها  
 از خدا این طور روزی میخواستند و قصد هلاک من داشتند حالا  
 کار از صلاح من گذشته است شما دانید و این ملک و بقصبه کری  
 که بیست گروهی احمد اباد است رفت و یک دوکسی از جانب  
 اعتماد خان و نظام الدین احمد رفته آن برگشتگان را تسکین دادند  
 هم صورت نبست و بیست و هفتم شعبان مظفر با کتیبان و مغولان  
 مفتن بدواقه که دوازده گروهی احمد اباد است رسید و در همین  
 حین اعتماد خان و نظام الدین احمد شهر را خالی ساخته باتفاق

برای بازگردانیدن شهاب‌الدین احمد خان بکری رفتند و او را باین نوع تسلی دادند که پرکنات سابق بدستور قدیم بجایگیری بازگذارند و دواک روپیه نقد نیز بمساعدت بدهند و محافظت شهر را بعهده شیرخان ولد اعتماد خان و میر محمد معصوم بکری و جماعه گذاشتند تا آنکه از آنجا بیایند و لشکر پریشان را سامان دهند مظفر روز دیگر از آنجا روان شد و بعضی مجاوران سرکچ که سه گروهی احمدآباد است از مزارات سلاطین ماضیه چتری طیار گرفته بطریق تغالول بر سر او نهاده تهذیب بمسلطنت دادند مرده از غیب شنیده بشهر درآمد چون دو امرای کهنه فعله که این بیت حسب حال ایشان بود

من و مربی من آن دو پیر مغلوکیم \* که هر دو را در مربی خوبمی باید  
لجام گسسته و پاردم شکسته

نهتن توانا نه دل شکیدا نه بخت یاور نه عقل رهبر

شب‌اشب روان شده باجمعی معدود از کبری بخدمتی بعثمان پور رسیدند مظفر بی هشت و بی محابا با صفهای آراسته باستقبال برآمد و در ریک زار دریای احمد آباد ابستاده و درین وقت این دو پیر بتدبیر تفرقه انداختن باغیان و بجهت آسای نوکران گریخته در پی قرض گرفتن و برات نوشتن و نامه فرستادن شدند و چون آن آب از سرگذشت از ممرنا اعتمادی نوکر فرصت صف آرائی نیافته حرکه المذبوحی کرده و راه فرار پیموده ببلده پتن که نهر واله باشد و چهل و پنج گروه از احمدآباد است بیک روز رسیدند و اسباب اشیای اردو همگی بغارت رفت و اهل و عیال سپاهیان اسیر شدند و

محمد شریف پسر نظام الدین احمد مع سپاهیان محافظ خان ومان را تمام بیداد داد اما کاری کرد که بیدر ملحق گردید و گریختگان با جماعت دیگر امرا که از فتحپور کومک رسیدند و بیک هزار سوار می کشید قلعه پتن مرمت کرده استقامت نمودند و مظفر ادنی سپاهی خود را خطابه‌های عالی داده و امیدوار ولایت ساخته منصب افزود بنام بقدرت خدا که از روزی در ملازمت بادشاهی سی روپیه ماهیانه داشت و حالا صاحب سی هزار کس شد و شیرخان فولادی که سابق حکومت پتن داشت از ولایت سورت طلبیده و از فلاکت برآورده با چهار هزار سوار بر سر پتن فرستاد و سرداران پتن زین الدین کذبو برادر شهباز خان را نزد قطب الدین محمدخان فرستادند تا ازان جانب او از این جانب ایشان متوجه احمد آباد شده مظفر را در میان بگیرند مظفر پیش دستی نموده و با لشکر جرار پیشواز رفته در بروده با قطب الدین محمد خان جنگ کرد و آن گران سنگ آموال و سبکبار تدبیر که در نظر همت آن دو پیریگانه روزگار بود دو اختر سعدند یکی مهر و دیگر ماه

ایام رخ خوب ترا یافته ثالث

اندک ترددی کرده و شکست یافته در قلعه پروده تحصن جست و اعیان لشکر و نوکرانش بیک قلم بمظفر در آمدند پیش ازین قضیه شیرخان پنج هزار سوار در نواحی قصبه میانه پانزده کروهی پتن رسید و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان بعد از تذبذب و شتر دلی فرار بر فرار بجانب جالور دادند و بسعی نظام الدین احمد در پتن ماندند و دیگر سرداران را مع سپاهیان کار آزموده که جمعیت ایشان از دو هزار

هوار پیش نبود همراه نظام الدین احمد دادند و جنگی عظیم  
 میان فریقین روی داده نسیم فتح و نصرت بر پرچم رتت نظام الدین  
 احمد وزید و شیرخان هزیمت یافته بجانب احمد آباد شتافت و هرچند  
 نظام الدین احمد بجد شد که به همین فتح تعاقب نموده بر سر احمد آباد  
 بابد رفت امرا قبول نکردند و این خود عین صلاح وقت بود چه  
 هنوز آگاهی از معامله قطب الدین محمد خان نداشتند و درین  
 جنگ غنیمت بسیار بدست این امرا افتاد تا کرمی رسیده مدت  
 دوازده روز انتظار سپاهیان که با غذائیم اموال به پتن رفته بودند می  
 بردند درین حال خبر رسید که مظفر قلعه بروده را که دیوار کهنه چون  
 بنای عهد او و رای قطب الدین محمد خان داشت بضراب  
 توپ انداخت و قطب الدین محمد خان که اساس عمر او از آن هم  
 سست تر بود زین الدین را برای گرفتن قول و قرار نزد مظفر  
 فرستاد مظفر در ساعت زین الدین را با هزار سالها برابر ساخت  
 و خواجگی محمد صالح صدر ماضی را که همراه اعتماد خان نامزد  
 بود بملاحظه بزرگ زادگی جان بخشی نموده رخصت حج داد و  
 قطب الدین محمد خان را که دیده بصیرتش از آسیب اجل کور  
 و کشتی او از مظالم پرشده بود امان داده از قلعه برآورده و ارا از عذر  
 مظفر متغیر نشده بجز تمام آمده او را دیده و تسلیمات بستاند نمود

قضا شخصی است پنج انگشت دارد

چو خواهد کز یکی کامی برآرد

دو بر چشمش نهد دیگر در برگوش

یکی بر لب نهد گوید که خاموش

مظفر در وقت دیدن بدمعظیم تمام استقبال نموده او را برنمد تکیه  
خاصه جای داده و باستمالت پیش آمده نمیخواست که متعرض  
قتل او شود آخر باغوايي نواری نام زمیندار راج پیدله و دیگر  
سپاهیان او را چون اموال قارون مدفونش بزمین هموار ساخت و  
از پروار به بهروج رفته آن قلعه را از زن و متعلقان قطب الدین خان  
بصلح گرفت و درانجا چهارده لک روپیه از خزینه کنبایت که عماد  
الدین کروری برده بود با تمام اموال صامت و ناطق و خزاین موفوره  
خاصه قطب الدین خان که متجاوز از ده کرور بود یافته جمعیت  
به هم رسانیده و اسباب و آشیای دیگر را چه توان گفت و عجب که نورنگ  
خان پسر رشید قطب الدین خان همراهی قلیچ خان و شریف خان  
و تولک خان و سایر امرای مالوه دران قلعه جانکاه از ندربار و سلطان  
پور که بغایت نزدیک بود قدم پیش نه نهاده خبر از والدین نتوانست  
گرفت

تا بدانی که وقت پیلچاپیچ \* هیچکس مر ترا نباشد هیچ  
و لشکری که عدش مذکور شد از مغول و افغان و گجراتی بر مظفر  
جمع آمد و از استماع این خبر نظام الدین احمد و دیگر سرداران  
در پتن رفته بآن دو امرای نامدار پیوستند و انتظار آمدن مرزا خان  
والد بیرم خان خانخانان و سایر امرای که نامزد از درگاه شده از راه  
جالور به پتن متوجه احمد آباد بودند می بردند و میرزا خان یکرور  
در پتن قرار گرفته و بیشتر متوجه شده در سرگذیح<sup>(۲)</sup> نزول نموده و

مظفر از بروجه باز گشته و قلعه بهروج را بخسری پوره خود نصیر نامی و جرکس رومی که نوکری بود از درگاه بادشاهی گریخته سپرده در نواحی مزار شاه بهیکن قدس الله سره العزیز بمفاصله دو گروه چادر زده لشکرگاه ساخت روز دیگر محاربه صعیب روی نمود و مظفر شکست یافته بمعمور آبک رفت و سید هاشم بارهه و خضراقا وکیل سرزا خان کل فتح شدند و مردم بسیار زخمی شدند و از جانب غنیم مقتولان را که میشمارد و این واقعه در سیزدهم شهر محرم الحرام سنه احدی و تسعین و تسعمایه (۹۹۱) بود و چون میرزا خان پیش از فتح نذر کرده بود که بعد از آنکه عروس ظفر از پوره غیب رومی نماید هر متاع و رخت که در پناه و بار داشته باشد بشکرانه آن رو نما بفقرا و غربا ببخشد بنابر ایفاء وعده چندی را از نوکران خویش فرمود که همه اقمشه و اسپ و فیل و امتعه او را قیمت نهند تا زر آن را بمصارف صرف کند این مقومین تا امین حیدر گری بی دین هر شیئی را چنان قیمت نهادند که ربع و خمس و عشر نرخ هم بمحتاجان نرسید و یگان چینی بجهت ادخال سرور در صدور و تسلی دل خود دادند و گذشت و قده چینی که نوکران میرزا خان بودند چون دولت خان افغان لودی و ملا محمودی و دیگران عرض کردند که ازین که ما ملازم شما شدیم گناهی نکردیم چه لازم که چندین مغلوب و منکوب نوکران بادشاهی باشیم و ایشان همه تقدم و تفوق در مجالس بر ما نمایند چرا در تسلیم و توره و توزک با ما مساوی نباشند میرزا خان را این مقدمات واهی دلفریب مقبول و معقول افتاده سر و پا و اسپ بسیار از برای هر فردی از اعیان امرا طیار ساخته و نام نویسن گردانیده

مجلسی عالی ترتیب داد و خود در جامعه خانه رفته مقید باسر  
اجلاس و الباس گردید و نظام الدین احمد را که وقتی از اوقات بی‌رام  
خان خانانان همشیره از راه حباله خویش داشت طلبیده این  
مصلحت با وی در میان نهاد او بنصیحت گفت که این نابینان  
شما را بد نفسی بر این دارد اگر بادشاه اینمعنی را شنوند چه فرمایند  
و بر تقدیر تسلیم از شما چه مناسب که شهاب الدین خان را که هم  
باعتماد منصب پنجهزاری و هم بسال کلان تر باشد تسلیم فرمایند و  
برین قیاس از اعتماد خان گجراتی که وقتی از اوقات بیست هزار  
سوار داشت تسلیم برای شما چه لطافت دارد و پاینده محمدخان  
مغول خود بر سر این معنی انکار صریح آورده شاید جهل و زرد و  
دیگران خود در چه حساب اند میرزا خان این رای را پسندیده  
از آن داعیه درگذشت و بعد از سه روز ازین فتح قلیچ خان و امرای دیگر  
مالوه با احمد آباد رسیدند و چون شنیدند که مظفر از معمور آباد که  
بر کنار دریای سهندری است بکنبایت رفته و مقدار دوازده هزار سوار از  
گریختگان باو جمع آمدند میرزا خان با امرای آنجانب برسم تعاقب  
رفت و مظفر خود را به بیروده و از آنجا بسمت راج پاپله و فادوت  
کشید و میرزا خان بیروده آمده لشکری بر سر دیوات نام نوکری از  
مظفر بردر کنبایت فرستاده آنرا مستخلص گردانیده بفادوت شدت  
و قلیچ خان و سایر امرای کبار را بکو هستند قلب که مظفر پناه بآن  
برده بود نامزد گردانید و همه جا نظام الدین احمد باعث حرکت  
فسری این جماعت شده که باعث احمال و ائقال محتاج بجز ثقیل  
بسیار بودند تردد های سردانه خارج از اندازه منصب محقر خود



بلکه از طوق بشری نمود تا بسعی او جنگ عظیم مانند جنگ اول سرکنج<sup>(۲)</sup> با مظفر کرده غالب آمدند و مظفر آواره بهر جانب میگشت و میرزا خان با حده آباد آمده و امرای مالوه و غیر آنرا بمحاصره قلعه بهر رج تعیین گردانید تا بعد از هفت ماه جرکس رومی که از جانب مظفر حکومت آن قلعه داشت بقتل رسید و نصیرا خسروپور<sup>(۳)</sup> مظفر بدر رفت \*

و درین سال بعد از تعیین میرزا خان و لشکر مالوه جانب گجرات از آگره در کشتی نشسته بسیر اله آباد که معموره جدید بجای شهر پدیاک و معبد قدیم هندوان است و در آنجا قلعه چند طرح انداخته اند متوجه شدند و در روز توجه خبر وفات شیخ بدر الدین ولد شیخ اسلام چشتی از مکه معظمه آوردند که روزه طی هفت روزه داشته در هوای گرم برهنه پای بطواف مشغول بود تا پایش آبله کرد و تب محرق عارض شد و در عید قربان سال نهم و نود شریعت شهادت قتل فی سبیل الله از دست ساقی لطف ازلی نوشید

دی شب ز سر صدق و صفای دل من  
در میکند آن روح فزای دل من  
جامی بمن آورد که بستان و بنوش  
گفتم نخورم گفت برای دل من

و این خبر را بحاجی حسین خادم خانقاه شیخ گفته فرستادند و حشتی و مصیبتی عظیم بآن خاندان راه یافت و سلسله هدایت

و ارشاد که مانده بود منقطع گشت و بعد از رسیدن به اله آباد مدت چهار ماه در آنجا توقف شد و زمین خان کوکه و بدربر را که اول نوکر راجه رامچند بهته بود بطریق ایلچی گری در چورا گده فرستادند و رام چند اطاعت قبول نموده زینخان را بعد از گذراندن اسباب مهمایی نگاهداشت تا به همراهی او در فتحپور آمده ملازمت نمود صد بیست لعل و جواهر دیگر به همین قیاس پیشکش لایق گرامی نذرانید از آن جمله اعلی بود که قیمت آن پنجاه هزار روپیه برآمد پسر خود بابونامی را در خدمت گذاشته پس از چند گاهی رخصت وطن حاصل کرد و عنقریب بمستقر اصلی که جحیم پر حمیم باشد رفت و این رامچند در اخلاق خاصه در همت چنان بود که عدیل وی حالا نیست و از جمله بخششهایی او اینکه یک کرور زر بمیان تانسین کلونت در یک روز بخشیده بالا گذشت که ابراهیم سور را چه سان اسباب سلطنت داده بود و میان تانسین نمیشخواست که از او جدا شود آخر جلال خان قورچی رفته بمیدان آورد و درین ایام اعظم خان از حاجی پور بایلغار در اله آباد آمده ملازمت نمود و مرخص شده زود باز گشت تا لشکر خود را بیاره و امرا دران شهر طرح عمارات عالی انداختند و قرار یافت که پای تخت بعد الیوم همان باشد و سکه نوزند و شریف مرمدی چوکی نویس که کسی در حق او گفته که

دو چوکی نویسند هر دو کتیف \* یکی نانفیس و دیگر نا شریف  
سجع سکه این بیست یافت

همیشه چون زر خورستید و ماه رایج باد

## بشرق و غرب جهان سکه اله آباد

و درین ایام ملا الهدایه امروده و ملا شیرجی بجهت خوش آمد که بصدارت میدان دو آب پنجاب متعین بودند آمده ملازمت کردند و ملا شیرجی بجهت خوش آمد منظوم سی هزار شعاع نام در تعریف آفتاب مشتمل بر هزار قطعه گذرانید و بسیار مستحسن افتاد \*

و در ماه ذی حجه این سال از انجا مراجعت نموده بقصد اصلاح خیال گجرات عازم فتحپور شدند و در نواحی اتاوه خبر فتح میرزا خان رسید \*

و در شهر صفر سنه اثنی و تسعین و تسعمایه (۹۹۲) چون بدایه تخت آمدند فرامین عنایت آمیز بنام امرای گجرات صادر شده میرزا خان را خطاب خانخانانی و اسپ و خلعت و کمر خنجر مرصع و ثمن طوغ و منصب پنجهزاری که نهایت مراجع امر است بخشیدند و نظام الدین احمد را نیز که باعث تردد فتح آن ولایت او بود با اسپ و خلعت و زیادتی منصب سرافراز ساختند و مناصب دیگران نیز ده بیست و ده سی فراخور احوال هر یک افزودند \*

و درین ایام فقیر را ترجمه کتاب رامین فرمودند که در تصنیف بر مهابهات سبقت دارد و بیست و پنجهزار شاوک است و هر شاوک فقره ایست شصت و پنج حرفی و آن افسانه ایست در ذکر رام چند راجه شهر اوده که او را رام هم میگویند و هندو آن بطریق حلول بخدائی می پرستند و مجمل آن اینست که سیتا زن از دیوی ده سوزاون نام حاکم جزیره انکا فریفته برد و رام چند با لچهن برادر خویش بآن جزیره رفته و لشکری بیست هزار از میهنان و خراسان عدد

آن را محاسب و هم ندانند جمع کرده پايي بعرض چهار صدکروه برروي دريائي شور بسته و بعضی ميمونان را ميگويند که همان طور بسته اند و بعضی ديگر پيائي خویش گذشته و مثل اين خرافات متناقضه بسيار است که عقل در رد و قبول آن متوقف است و بهترين نقد يبر را چه ميمون سوار از پل گذشته و تا هفتاد جند عظيم کرده راون را با تمام اولاد و احفادش کشته و خاندان هزار سائله او را بباد داده و انگار به برادر راون سپرده بشهر خویش آمد و بزعم هندوان ده هزار سال حکومت جميع هندوستان رانده بمستقر اصلی خویش رسيد و زعم اين طایفه آنست که عالم قدیم است و هيچگاه از نوع بشر خالی نيست و ازین واقعه صد هزاران هزار سال گذشته و بوجود اين آدم ابوالبشر که از خلقت او هفت هزار سال گذشته قائل نيستند و ظاهر اين است که اين واقعات يا راست نيست و افسانه مجرد است و خيال محض چون شاهنامه و قصه امير حمزه يا در زمان تسلط بهائم و جنيان بوده والله اعلم بحقیقة الحال \*

و از جمله غرايبي که درين ايام روي داد آن بود که در ديوان خانة فتحپور زن حلال خوري را آورده ميگفته اند که مرد گشته و يکي از معبران رامين هم از مجلس کتابت رفته او را ديده آمده چنان تقرير کرد که زني بود که از شرمندگی پوده برروي کشيده حرفی نمي زد و حکما مؤيد اين معنی دلايل ميگذارانيدند و ميگفتند که مثل اين واقعه بسيار بظهور آمده سبحان من يتصرف في ملکه كما يشاء \*

و درين سال ملام عالم کابلي که بسيار عالم شيرين ادا و خوش

تکلم و مجموعه انبساط بود وفات یافت و \* اشعث طماع \* تاریخ  
شد و فوائده الولاية تصنیف اوست \*

درین وقت سال سی ام از جلوس و نوروز سلطانی که در برابر  
نوروز جلالی است رسید و در هشتم ماه ربیع الاول سنه نهصد و  
نود و در تحویل حمل واقع شد و در کان آئین بندی و جشن  
انعقاد یافت و صحبت گرم و طرح و طرز جدید در گرد آمد و  
ریشها پیران شد و ناقوس گار روئین چون گوساله سامری نوازش  
یافته بغریاد آمد و بیان که چادر است بصورت گنبد و اختراع  
فرنگیان است بر پا گشت و مال و جان و ناموس و دین را فدای  
اخلاص ساختند و چندان ارواح مقدس در هر این امتحان شد که  
در حصر نیاید و هر دوازده نفر نوبت بنوبت و مثل به مثل مرید شده  
موافقت در مشرب و مذهب می نمودند و بجای شجره شبیهی داده  
آنها علامت اخلاص و مقدمه رشد و دولت میدانستند و در غلافی  
مرصع بجواهر پیچیده بالای دستار میگذاشتند و الله اکبر در عنوان  
نامها قرار یافت و قمار و ربا حلال شد و دیگر محرمات برین قیاس  
و قمار خانه در دربار بنا کرده زری بسود بمقامران از خزانه میدادند  
و سود و شغل داخل کفایت میشد و دختر پیش از چهارده سالگی  
و پسر را بشانزده سالگی نکاح بستن منع فرمودند و قصه زفاف  
حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله و سلم با صدیقه رضی الله  
عنها را مطابقا منکر بودند و مطاعن دیگر را چه گوید که این اسماع  
پر از زینتی باد تا چها که نشود و زلات جمیع رسل را صلوات الله  
و سلامه علیهم اجمعین مطابقا وسیله انکار ساختند خصوصا قصه داود

علیه السلام و اوربا و امثال این و هر گرانه بر وفق اعتقاد خویش  
می یافتند کشتنی و مردود و مطرود ابدی میدانستند و نام وی  
فقیه ماندند و عدو دولت و بر حکم

آنچه بکارند همان بدروند

خود هم در آفاق بضلال دین اکفر مشهور شدند و مجتهد مرشد  
بابوجهل شهرت یافت آری جارا الامیر و خان الوزیر ریاست دنیوی  
تبع ریاست دینی آمد و از همه مهمات اینها را اعم دانستند و باقی  
طفیلی و از برای شکستن دوکان ناموس دین حکم فرمودند که  
دکانهای نوروزی را گاه گاهی برای تماشای بیگمان و اهل حرم  
و عفافیه مخدرات خاص و عام خالی سازند و انجاز می بخشیدند  
و مهم سازی بیرونیان و نسبت مذاکحت و مواملت اینا و بنات  
دران مجلس قرار یافت و غیر از منصب وجهه اخلاص کفایت  
دیگر منظور نبود و هر چند برفع این قید مقید شدند با کفار هند  
که ناگزیرند و نصف لشکر و ولایت از ایشان خواهد بود و الوس  
صاحب شوکت دیگر نه در منزل نه در هندوستانی مثل ایشان است  
بس نتوانستند آمد و اقوام دیگر را هر نوع که خواستند مالش و  
کوبش دادند و ناموس و غیرت و اتفاق از ایشان بالکل مسلوب بود  
درین ایام انظم خان از حاجی پور پنده بموجب وعده بایلغار آمد  
و عرایض میرزا محمد حکیم رسید که بدخشان بتمام بتصرف عبدالله  
خان اوزبک در آمد و میرزا سلیمان که از مکه معظه آمده بر  
بدخشان استیلا یافته بود و میرزا شاه رخ جنگ با اوزبک کرده  
شکست یافته هر دو بطریق النجا بهند می آیند \*

و در اوایل ذی قعدة این سال عریضه مانسنگه از اطراف نیلاب رسید که میرزا شاه رخ به نیلاب آمد و او پیشواز رفته شش هزار روپیه نقد و اقمشه بسیار و پنج فیل برسم پیشکش گذرانید و از آب سند عبور واقع شد این خدمت او بسیار مستحسن افتاد •

درین سال چندی از اعیان امرا بمستقر اصلی شناختند از آن جمله محمد باقی خان برادر ادهم خان در ولایت کرهه کتذکه که جایگیر او بود و غازی خان بدخشی که از اه آباده بجانب اوده مرخص شده بود و همان جا داعی حق را لبیک اجابت فرمود او در آخر عمر چنان ضعیف شده بود که بر قالیچه برواشته بدولت خانه می آوردند چون کسی پرسید که چه حال دارید گفت احمد لله که بقوت حرص برپایم و بر هر کس از نوکران میرم خود که دعا میکند میگفت الهی تو هم هزاری شوی که تو قدر مرا بدانی شبی در پیش خانۀ ولیج خان که جهمی عظیم بجهة افطار رفته بودند تفسیر سوره انا قدعنا میگفت مخلی کردم او توجیه نموده درین اثنا درشتی کرد گفتم سبحان الله اخلاق بزرگان ولایت هم معلوم شد گفت بخاطرت می رسیده باشد که این شدت از جهة منصب هزاری است گفتم ظاهر همین است خیلی درهم شد آخر بوساطت آصف خان بخشی آیه الصلح خیر خواندیم و آن تکلف بر طرف گشت و روزی که از اه آباده کوچ شد فقیر را با غازی خان تا خیلی راه مذاکره علمی و نقل سخنان مشایخ کبار بود و یکدیگر را وداع کردیم و آن آخرین ملاقات بود دیگر سلطان خواجه که او نیز از جمله مریدان خاص الخاص بود و بعد از دفن در قبر

او که با اختراع خاص بود شبکه مقابل نیز اعظم گذاشتند تا فروغ آن که  
 پاک کنند گداهان است هر صباح بر رویش افتد و میگفتند که بر  
 دهانش زیانه آتش نیز رسانیده بودند و الله اعلم بحقیقه الحال  
 و ملا احمد تته \* سلطان الخوارج \* بکمی یکصد تاریخ یافت \*  
 و در مفتح سنه ثلث و تسعین و تسعمایه (۹۹۳) که او آخر سال  
 سی ام است میرزا شاه رخ و راجه بهگوان داس قریب فتحپور رسیدند  
 و شاهزاده دانیال را با شیخ ابراهیم چشتی و چندی از امرای استقبال  
 او فرستاده بدرگاه آوردند و یک لک روپیه نقد و اسباب فراش خانه  
 و سه اسب عراقی و پنج فیل و چند قطار اشتر و اسب و خدمت  
 گاران بخشیدند \*

و درین اثنا شاهزاده سلطان سلیم را در سنه شانزده سالگی موافق  
 ضابطه مقرری با هدیه راجه بهگونته داس در سلک ازدواج آوردند و  
 خود بمنزل او رفته مجلس عقد بحضور قضات و اشراف منعقد  
 ساختند مبلغ دو کروڑ تنگه کابین مقرر شد و جمیع رسومی که در  
 عهد معهود است از افروختن آتش و غیر آن بجای آورده ازان خانه  
 تا بدولت خانه زر بر محفله دختر نثار فرمودند

زمین گوهر و زر که افشانه شد \* زیر چیدنش دستها مانده شد  
 و راجه بهگونته داس چند طویله اسب و یکصد فیل و غلامان و  
 کدیزان حبشی و هندی و چرمی و اقسام طلا آلات مرصع و جواهر  
 و اوانسی زر و ظروف نقره و انواع اقمشه که عدد آن خارج از حد احصا  
 باشد جهاز گذرانید و بهر کدام از امرای حصار فراخور حالت و مقدار  
 اسپان عراقی و ترکی و تازی با زمین طلا و غیر آن داد \*



روز پنجم شنبه نوزدهم ماه ربیع الاول سال نهصد و نود و سه طلیمعه لشکر  
 بهار و مقدمه نوروز سلطانی رسید و بموجب نوشته میرزا نظام الدین  
 احمد که ضبط سنوات در تاریخ خود نموده سال سی ام از جلوس ابتدا  
 یافت و حال آنکه ابتدای قرن ثانی از جلوس از تاریخ بیست و پنجم  
 ربیع الاول سنه نهصد و نود و چهار در آنک بنارس واقع شده چنانچه بعد  
 ازین مذکور شود انشاء الله تعالی و همانجا منشاء این وهم ذهول  
 میرزا است ازین معنی که بتقریب ایام کبیده که در هر سه سال تفاوت  
 یکماه قمریست در هر قمری یکسال تفاوت در میان سالهای شمسی  
 و قمری می باشد و فقیر چون هیچ تقویم با خود نداشتم بضرورت  
 خود را بمتابعت میرزا گذاشتم و عهده بر او بیست و الله اعلم با علاوه آنکه  
 میرزا درین سنوات در گجرات بود نه در اردو القصد آئین بنده بدستور  
 سابق بسته و جشن عالی داده هر روز مهمانی هر درکن داری از  
 اسرا و پیشکش لایق میگرفتند تا طعام و عطریات و انعام اهل طرب  
 نیز داخل خزانه میشد و از پنج هزار تا احدى بموجب حکم  
 همه پیشکش و نذر و نیاز میگذرانید تا آنکه این ذره بمقدار نیز  
 که در هیچ شمار داخل نبود مگر آنکه باعتبار هزار بیگانه زمین  
 هزاری نام داشتم قصه پیر زال یوسف علیه السلام را ضرب المثل  
 ساخته چهل روپیه پیش کشیدم و بدرجه قبول افتاد

خدمت پسند نیست دگر خدمتی بیار

و درین جشن شاهزاده بزرگ را منصب دوازده هزاری داده و  
 دیگر را ده هزاری و میومرا هفت هزاری داده فراش خانه و اسباب  
 سلطنت و ثمن طوغ و نقاره جدا ساختند و در افتتاح این سال میر